

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

حدیث اخلاقی هفته

مقداری از خطبه پنجم نهج البلاغه را بیان شد، که در این خطبه، ابن عباس و ابو سفیان به حضرت (علیه السلام) عرض کردند، ما با شما بیعت می‌کنیم تا در مقابل دیگران قیام کرده و حق‌تان را اخذ کنید.

حضرت (علیه السلام) در ادامه می‌فرماید «فَإِنْ أَقُلُّ، يَقُولُوا حَرِّصَ عَلَى الْمُلْكِ» اگر بخواهم قیام کنم و حقم را بگیرم، مردم می‌گویند دنبال حکومت و دنیا طلبی هستم. «وَ إِنْ أَسْكُتُ يَقُولُوا جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ» اگر سکوت کنم و حرف نزنم، می‌گویند من از کشته شدن می‌ترسم.

سپس حضرت (علیه السلام) می‌فرماید «هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّيْتِ وَ اللَّيْتِ» این مسئله بعد از جنگ‌های فراوانی که در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودم و تحمل این شدائد، از من بسیار دور است.

سپس می‌فرماید «وَ اللَّهُ لَا بُنْ أَبِي طَالِبٍ أَنْسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الْطِفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ» من کسی نیستم که از مرگ بترسم؛ والله انس فرزند ابی‌طالب به موت، از انس و ولعی که طفل شیرخوار نسبت به پستان مادر دارد که خود را برای خوردن شیر به آن برساند، بیشتر است.^[1]

حضرت (علیه السلام) در خطبه 55 نیز در مورد مرگ، می‌فرماید «فَوَاللَّهِ مَا أَبَالِي دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ»^[2] برای من فرقی نمی‌کند که من بر مرگ وارد شوم یا موت وارد بر من شود؛ یعنی اینقدر با هم نزدیک و مأنوس هستیم که هیچ وحشت و استنکاری از موت ندارم.

لزوم حفظ زبان در گفتار، خصوصاً در مورد بزرگان

هر چند حضرت (علیه السلام) این تعابیر را در جواب از عباس و ابوسفیان بیان کردند ولی خطاب کلی است و با «یا ایها الناس» شروع می‌شود و حضرت (علیه السلام) در مورد خودشان می‌فرمایند من از کشته شدن هراس ندارم ولی مردم اینطور هستند و این خصوصیت را دارند.

مرحوم خوئی (ره) در شرح نهج البلاغه - منهاج البراعة - می‌گوید این از خصوصیات «هو دأب المنافق الحاسد و الكافر الجاحد في كل عصر و زمان.» در هر زمان اگر انسان‌های شایسته سکوت کنند، یک عده می‌گویند اینها می‌ترسند و اگر حرف بزنند

می‌گویند اینها دنیا طلبند و قصد دارند خودشان را مطرح کنند.^[3]

در زمان ما هم همین مسئله به گونه‌ای دیگر وجود دارد؛ مثلاً اگر مرجع تقلیدی حرف بزند، قضاوت حسودان و کسانی که به آخرت توجه ندارند این است که او می‌خواهد خود را مطرح کند یا دنبال مقاصد دیگری است.

اگر سکوت کند، می‌گویند او اطلاع ندارد یا بیدار نیست یا حواسش نیست و قضا یا را نمی‌فهمد. این‌گونه قضاوت در مورد اشخاص بزرگ صحیح نیست؛ یعنی نباید زود و نادرست قضاوت کرد. نعوذ بالله از این بی‌ادبی و بی‌تقوایی!!!

لزوم انس با مرگ و آماده بودن برای آن

هر چند نمی‌توانیم آن گونه که امیرالمؤمنین (علیه السلام) انس با موت داشت، ما هم انس با موت داشته باشیم؛ اما نکته قابل استفاده از این فراز، لزوم انس با موت و یاد آن است؛ یعنی باید خود را به حضرت نزدیک کنیم و ببینیم آیا به این شرایط رسیدیم که بگوئیم هر آنی مرگ به سراغ ما آمد، آماده هستیم؟

متأسفانه علیرغم وجود شرائط فعلی که این ویروس عجیب و غریب کرونا در کشور جولان می‌دهد و هر روز ده‌ها انسان را در شهرهای مختلف از بین می‌برد، امام عبرت گرفتن عموم مردم کمتر شده است!

در معاملات، برخوردها، انجام وظایف دینی و... به جای این‌که عبرت بگیریم و بگوئیم ممکن است امروز یا فردا سراغ ما بیاید، اما نسبت به آن بی‌توجه هستیم.

مثلاً آیا این آمادگی و خیال راحت را داریم که الان مشغول تدریس یا تحصیل هستیم، اما ممکن است یک ساعت بعد مشغول تجهیز من و شما باشند؟

انسان هر مقدار که در حالات امام رضوان الله تعالی علیه فکر می‌کند بر تعجبش افزوده می‌شود. شخصیتی که این همه بحران‌ها و قضا یا را پشت سر گذاشت؛ مثلاً برخی از مراجع آن زمان نجف، صریحاً به امام (ره) اعتراض کرده و گفتند شما جواب خون‌هایی را که در ایران ریخته می‌شود چه خواهی داد؟

امام (ره) فرموده بودند، وقتی وظیفه شرعی بر حسب حجت و ادله فراوان وجود دارد و طاغوت قصد دارد ریشه اسلام را بزند، قیام نکردن جواب می‌خواهد! شما می‌گوئید کسی که قیام می‌کند چه جوابی دارد؟ شما می‌گوئید کسی که خورش ریخته چه جوابی دارد؟ او وظیفه‌اش را انجام داد و به فیض بالایی رسید. کسی که سکوت می‌کند و به میدان نمی‌آید چه جوابی دارد؟

این شخصیت با این همه قضا یا، هیچ اضطراب و تردیدی در راهش ندارد و در آخر کار می‌فرماید من با قلبی آرام و دلی مطمئن از جمع شما مرخص می‌شوم و این خیلی عجیب است. ما این الفاظ را گوش می‌دهیم ولی تأمل نمی‌کنیم. اگر به ما بگویند شما الآن باید بروید، تمام وجود ما را اضطراب می‌گیرد.

در هر صورت باید سعی کنیم یاد موت را در وجودمان نهادینه کنیم؛ مثلاً شب و در هنگام خواب، محاسبه مختصری برای اعمال روزمان داشته باشیم و بعد بگوئیم آیا برای موت آماده هستیم یا خیر؟ چون خواب برادر مرگ است و ممکن است انسان بخوابد و دیگر بیدار نشود.

حضرت (علیه السلام) در ادامه می‌فرماید «بَلْ اُنْدَمَجْتُ عَلٰی مَكْنُونٍ عِلْمٍ» علم مکنونی در وجودم مندمج است. مندمج را می‌توان به کاملاً فراوان و متراکم معنا کرد؛ یعنی این علم شاخ و برگ‌های به هم وابسته و متراکم دارد.

یا می‌توان اندماج را به معنای محکم بگیریم؛ یعنی علمی که هیچ تخلف و اشتباهی در آن راه پیدا نمی‌کند. مثلاً علمی که با یکی دو سؤال متزلزل شود، مندمج نیست.

سپس می‌فرماید «لَوْ بُحْتُ بِهِ» اگر این علم را اظهار و آشکار کنم «لَا ضَطْرَّتُمْ اَضْطِرَابَ الْاَرْضِيَّةِ فِي الطُّوٰى الْبَعِيْدَةِ» همه وجود شما را اضطراب می‌گیرد؛ مثل طنابی که در چاه عمیق وجود دارد که اگر مقداری آن را بلرزانند، هر چه چاه عمیق‌تر باشد لرزش طناب بیشتر می‌شود.

نسبت به مراد از جمله «علم مکنون» شارحین نهج البلاغه احتمالاتی دادند که در کتاب منهاج البرائه این احتمالات ذکر شده‌است:

احتمال اول: برخی گفتند اشاره به سفارش مخصوصی است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نمودند؛ مثلاً حضرت فرمود یا علی! بعد از من حوادثی برایت رخ می‌دهد که باید سکوت و صبر کنی.

این احتمال مطلب خاصی نیست که اگر حضرت (علیه السلام) بیان کنند سبب اضطراب شود چون این مطلب اظهار شد؛ یعنی هنوز حضرت (علیه السلام) در حال تجهیز پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود که سقیفه را تشکیل دادند، خلافت را غصب کردند، سه روز بعد از شهادت یا ارتحال پیامبر (صلی الله علیه وآله) به خانه حضرت زهرا سلام الله علیها ریختند و...

احتمال دوم: برخی گفتند مراد علمی است که حضرت (علیه السلام) به عواقب امور دارد؛ لذا به جهت وجود مفسده یا مصلحت در آن عمل، حضرت (علیه السلام) نسبت به انجام آن عمل یا کنار گذاشتن آن عمل، اقدام می‌کنند؛ در حالی که دیگران چنین نیستند.

این احتمال با احتمال اول تفاوتی ندارد و نیاز به علم مندمج ندارد؛ یعنی ابوسفیان که این پیشنهاد را به حضرت (صلی الله علیه وآله) داد می‌دانست اگر این آتش روشن شود، اسلام در این آتش می‌سوزد.

احتمال سوم: برخی گفتند مقصود علم حضرت (علیه السلام) به قیامت، عقبات، گردنه‌ها و مشکلات بعد از مرگ است یعنی حضرت (علیه السلام) فرمودند اگر قضایای آخرت را برای شما بگویم اضطراب پیدا می‌کنید.

این احتمال هم صحیح نیست چون این مسائل را پیامبر هم فرموده بودند. مگر قرآن کریم قضایای آخرت را بیان ننموده‌است؛ لذا این هم مطلب جدیدی نیست که نیاز به علم مکنون داشته باشد.

احتمال چهارم: نظر صاحب منهاج البرائه این است که مراد، علم حضرت (علیه السلام) به زمان رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله)، زمان خلافت خلفاء، دولت بنی امیه، دولت بنی عباس و... است که حضرت (علیه السلام) می‌فرماید تمام این مسائل روی قضا و قدر الهی است باید واقع شود. چنین به نظر می‌رسد این احتمال هم بعید باشد.^[4]

چنین به نظر می‌رسد حضرت (علیه السلام) در این عبارات دو شرط را برای حکومت و حاکم بیان کردند:

الف- شجاعتی که از مرگ نترسد: لذا حضرت (علیه السلام) فرمود انس من با مرگ زیاد است و از آن نمی‌ترسم و این تعبیر همان است که امام خمینی(ره) در سال 42 بر منبر مسجد اعظم فرمودند که من سینه خود را در مقابل گلوله‌های شما آماده کردم.

ب- علمی وسیع و محکم که تمام جوانب امر را بسنجد: واضح است که هیچ کدام از خلفای سه گانه، بنی امیه و بنی عباس چنین علمی نداشتند. اما در مقابل حضرت (علیه السلام) علمی وسیع، قوی و ریشه‌دار داشتند که اگر حضرت آن را بیان می‌کردند ایجاد اضطراب می‌کرد؛ مثلاً ایشان می‌تواند برای افراد جزئی‌ترین موارد زندگی‌شان را ذکر کند یا حضرت (علیه السلام) تمام آنچه می‌خواهد واقع شود را بیان کند و...

علم ائمه (علیهم السلام) به گونه‌ای بود که بعضی از اصحاب، از کثرت علم ائمه (علیهم السلام) تعجب می‌کردند و این کلام حضرت (علیه السلام) اشاره به همین مطلب دارد.

نکته‌ای راجع به شبهات موضوعیه

نکته‌ای راجع به شبهات موضوعیه را باید بیان نمائیم تا مطلب بیشتر واضح شود. نزد مشهور، مرحوم شیخ(ره) و مرحوم آخوند(ره) تقریباً کالمسلم است که محل بحث از شبهات موضوعیه در علم اصول نیست و از آن باید در علم فقه بحث کنیم.

لذا مرحوم آخوند(ره) در تعریف علم اصول و در موارد دیگر به این مطلب اشاره می‌کنند؛ مثلاً در استصحاب می‌گویند شبهات حکمیه داخل در مسائل علم اصول است اما شبهات موضوعیه داخل نیست و باید در فقه بحث شود.

گفتیم این مطلب تمام نیست و علم اصول هم شامل شبهات حکمیه و هم شامل شبهات موضوعیه است؛ مثلاً زمانی که از دلیل «مَنْ كَانَ عَلَى يَقِينٍ فَشَكَّ فَلْيَمْضِ عَلَى يَقِينِهِ» استصحاب را استفاده می‌کنیم، می‌گوئیم اطلاق دارد و هم شامل شبهات حکمیه و هم شامل شبهات موضوعیه است.

ضمن این که اختصاص موضوع علم اصول به شبهات حکمیه و موضوعیه دو وجه دارد:

الف- بحث از اصل شبهات موضوعیه و حکمیه: واضح است که اصل جریان استصحاب در شبهات موضوعیه باید در اصول بحث شود؛ یعنی در اصول می‌گویند آیا همان گونه که استصحاب در شبهات حکمیه جریان دارد آیا در شبهات موضوعیه هم جریان دارد یا نه؟

لذا نه به عنوان مسئله جزئی و نه به عنوان قاعده، در فقه از آن بحث نمی‌شود.

ب- بحث از صغریات شبهات موضوعیه و حکمیه: اما تطبیقات هر دو شبهه در فقه مطرح می‌شود و از این حیث فرقی بین آن‌ها وجود ندارد. هیچ کس در اصول، صغریات شبهات حکمیه را مطرح نمی‌کند و محل مطرح شدن آن مانند مصادیق شبهات موضوعیه، در فقه است.

ضمن این‌که اولاً آوردن عنوان کلی در تعریف علم اصول صحیح نیست و ثانیاً کلی بودن حکم در شبهات حکمیه و جزئی بودن آن در شبهات موضوعیه، فارغ نیست و هر دو نیاز به استنباط دارد؛ یعنی باید روایت استصحاب را مطرح کنیم و از اصالة الاطلاق یا قرائن دیگر این قاعده را به دست بیاوریم.

برخی اشکالات نسبت به تعریف مختار

برخی سوالات و اشکالات نسبت به تعریف مختار در علم اصول مطرح شده‌است که باید پاسخ بدهیم:

اشکال اول: مطرح شدن حکم شرعی یا فقه توسط مشهور در تعریف علم اصول، با نظر به جنبه غالبی بحث است؛ یعنی چون غالباً از این قواعد در فقه استفاده می‌شود این را ذکر کردند.

جواب این است که اگر این مطلب یعنی کثرت ابتلاء را بپذیرند، معلوم می‌شود اشکال ما را پذیرفته‌اند؛ لذا باید تعریف ما را هم بپذیرند.

اشکال دوم: اشکالی به تعریف مرحوم نائینی(ره) و مرحوم آقای خوئی(ره) وارد کردیم که باید در تعریف علم اصول ضابطه‌ای ارائه شود تا به کمک آن متوجه شویم که آیا فلان مسئله را در علم اصول بحث نمائیم یا خیر؟ مستشکل می‌گوید عین این اشکال به تعریف شما هم وارد است.

این اشکال وارد نیست؛ برای این‌که نه مرحوم نائینی(ره) و نه مرحوم آقای خوئی(ره) کلمه «تحصیل الحجة» را در تعریفشان مطرح نکردند؛ اما در تعریف مختار گفتیم اگر قاعده‌ای بتواند برای اقامه حجت نافع باشد در موضوع علم دین، اعم از فقه، اعتقادات و... داخل است.

اشکال سوم: اشکال این است که در تعریف از کلمه «حجت» استفاده کردید و معلوم نیست مراد شما حجت بلا واسطه یا حجت مع الواسطه است؟

به جهت روشن این مطلب وارد بحث فرق میان علم اصول و قواعد فقهی شدیم که بعد از منقح شدن این بحث، این نکته را در تعریف کاملاً روشن خواهیم کرد.

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 52.

[2] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 91.

[3] منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج 3، ص: 139.

[4] «و اختلفوا في أنّ المراد بالعلم المكنون ما ذا؟ فقيل: إنّ إشارة إلى الوصية التي اختصّ بها و قد كان من جملتها الأمر بترك النزاع في مبدء الاختلاف. و قيل إنّ المراد به علمه بعواقب الامور المانع من سرعته إلى ما فيه المفسدة و الموجب لتوقفه على ما اقتضته المصلحة. و قيل: إنّ أراد به علمه بأحوال الآخرة و أهوالها، يعني أنّ الذي يمنعني من المنافسة في هذا الأمر و القتال عليه اشتغالي بما انطويت عليه من علم الآخرة ممّا لو أظهرته لكم لاضطربتم اضطراب الحبال في الآبار خوفاً من العقاب و شوقاً إلى الثواب و لذهلتم عمّا أنتم فيه من التنافس فما أمر؟؛ الدّنيا. أقول: و الأظهر عندي أنّ المراد به هو ما أعلمه النبيّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بالوحي الالهي من جريان حكم القضاء اللّٰزم على دوران رحي الضلالة بعده صلوات اللّٰهُ عليه وَ آلِهِ على

قطبها إلى رأس خمس و ثلاثين من الهجرة، ثم قيام دولة بني أمية على ما يجري فيها على المسلمين و المؤمنين من العذاب الأليم و النكال العظيم، ثم ملك الفراعنة أعنى بني العباس على ما يبتلئ به الناس فيه من الفتن و المحن، و لعلّ هذا الوجه أقرب، و محصله أنّ القضاء الأزلي و القدر الحتمي قد جرى على وقوع هذه الامور و استيلاء الدولة الباطلة لا محالة، فلا يثمر النهوض و لا ينفع إلا السكوت، و الله العالم بحقايق كلام وليّه صلوات الله عليه و آله.» منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئي)، ج3، ص: 140 و 141.